

در ستایش هویت در مصاف با هویت‌ها

فلیکس‌گتاری

مصاحبه‌ای با ژان-شارل ژمبون و ناتالی میان

ترجمه‌ی سمانه مرادیانی

یادداشت. این مصاحبه‌ی کوتاه اولین بار در مجله‌ی هفتگی گی در پاریس منتشر گردید: هفته‌نامه‌ی گی رنگارنگ شماره‌ی ۵۲۳ (آگوست ۱۹۹۲). ترجمه‌ی انگلیسی آن در سال ۱۹۹۳ چاپ شد. مترجم انگلیسی، ژوزف-آنتون فرناندز قطعه‌ی ضمیمه‌ای با عنوان «فلیکس‌گتاری: به سوی برآشوبندگی کوئیر» در ادامه‌ی مصاحبه‌ی گتاری آورد که در آن - در کنار توصیف تجربه‌های خودش در زمینه‌ی فعالیت فرهنگی کوئیر - از نظریه‌ی ترنسورسالیست (گذار آریب و تقاطع از نظریه‌های خطی قبلی: transversalist) گتاری در مورد سویژکتیویته استفاده می‌کند تا از طرفی هدف سست روانکاوی را در شکست‌خورده جلوه دادن ابداع هویت کوئیر زیر سؤال ببرد و از طرف دیگر این نظر را اظهار کند که عمل خوانش کوئیر مبتنی بر اصول برآشوبنده چگونه خواهد بود. گتاری در اینجا شکل‌گیری هویت برآشوبنده‌ای چون هویت کوئیر را روند رهایی بخشی در مصاف با هویت‌های از پیش داده‌شده و تحمیل‌شده از سوی سیستم و جامعه‌ی مسلط می‌داند.

به سوی چشم‌انداز جدیدی بر هویت

ژان و ناتالی. تو دم از سوژگی (سوپژکتیویته) می‌زنی که ترم مهمی در اندیشه‌ات است، چیزی که می‌گویی موجب بدفهمی‌هایی شده‌است. چرا؟

فلیکس. این روزها از طریق ابزارهای گوناگون، مثل رسانه‌های جمعی و رفتار یکسان‌سازی‌شده، تلاش می‌شود که سوپژکتیویته درمان و نرمال‌سازی گردد. سوپژکتیویته عبارت است از در ارتباط بودن با دیگری، با نوگرایی و با آفرینندگی، و در آن واحد قرارداشتن در یک آستانه‌ی مرگ‌زا و هراس‌ناک بی‌معنایی. ما با سوژگی‌ای طرف نیستیم که از قبل داده‌شده، سازگارسازی‌شده و بسته‌بندی‌شده باشد؛ بلکه بر آن داشته شده‌ایم که آن را تولید کنیم. با قرارگرفتن در معرض شرایطی که در زندگی روزمره دائماً با آنها مواجه می‌شویم درمی‌یابیم که چه باید کرد، چه کاری از دست بر می‌آید و کلید این عمل، زیر سؤال بردن مسلم‌دانستن غایت‌ها و متعهدرجات است. این دقیقاً نقطه‌مقابل متمسک شدن به بودنی ست که از قبل موجود است و از قبل شکل داده‌شده است، چرا که [از این دید] بودن پیش از هرگونه شدن، رخداد و تولیدی ست.

کل سوپژکتیویته‌ی مسلط [به این هدف] پی‌ریزی شده تا مانع شکل‌گیری سوپژکتیویته‌ی بدیلی شود که من آن را برآشوبنده می‌نامم، سوژه‌ای درگیر برهم‌کنش و فعل و انفعالی میان تعقید و آشوب. همه تمهیدی اندیشیده شده‌است تا آنچه را که میتواند این سوپژکتیویته‌ی مسلط را تخریب کند، از لحظه‌ی ایجاد آن و ورودش به جهان امحا و نابود سازد. اینها چیزهایی هستند که جهان به بلوغ رسیده، جهان همجنس‌گرای در حال ظهور، و شدن همجنس‌گرا با آنها به خوبی فهمیده است.

ژان و ناتالی. این مسأله‌ی شدن را چطور تعریف میکنید؟ مسأله‌ی شدن چطور میتواند با مسأله‌ی همجنس‌گرایی مرتبط باشد؟

فلیکس. در قضیه‌ی شدن پارادوکسی هست که به زمان مربوط میشود. مسأله‌ی شدن امری مربوط به دیدگاه پیشرونده نسبت به تاریخ نیست، بلکه امری ست مربوط به دیدن اینکه چطور [خود] این مسأله‌سازی شدن اتفاق می‌افتد. از یک دیدگاه روان-جنسی و روانکاوانه، همجنسگرایی حاصل یک توقف و تثبیت‌شدگی پیشا-ادیپی و پیشا-تناسلی ست، همجنسگرایی همواره پیشا-چیزی است. چنانکه انگار همواره در انتظار تناسلیت اندامی تمام عیاری به سر می‌بریم: پذیرش تمام عیارِ اختگی. این آوا برای همه‌ی ما آشنا ست! من به نوبه‌ی خود فکر می‌کنم برای دست یافتن به ابعاد هستی‌شناختی‌ای که همجنسگرایی آنها را زیر سؤال برده‌است، بایستی از این دیدگاه پیشرونده به تاریخ دست بکشیم. عملاً گریز از جهان استدلال‌گری ساختاریافته به واسطه‌ی قطب‌های مردانه-زنانه، ابژه-سوژه و امثال آنها ممکن است. می‌توان دُم به تله‌ی این جهان نداد، جهانی که مجموعه‌ای از مقولات دوگانه‌ای ست که ابژه‌ی استعلایی برای همیشه چون ماری بر آنها چنبره زده‌است. گریزهایی ممکن اند که دسترسی به آنچه را که من یک ارتباط عمیق و وجودی می‌نامم میسر می‌سازند. یک رابطه‌ی درونماندگاری که دیگر یک قبل، یک بعد، یک سیاه، یک سفید، یک مذکر، و یک مونث را مفروض نمی‌گیرد. ما در اینجا با یک نقطه‌ی تبلور (تبدیل بخار هستی انتزاعی به ماده‌ی هویت عینی) سرو کار داریم، نقطه‌ی تلاقی هستی که یک انتزاع محض و یک ایده‌ی محض است، اما در عین حال در یک رابطه با موزیک و با گوشت، جسمیت پیدا کرده است، در آنچه من آنرا دقیقاً یک شدن می‌نامم. این پیدایی شدن با یک پراکسیس پیوند خورده است. یا بهتر است بگویم حتی اگر بخواهیم همجنسگرا باشیم، قبل از همجنسگرا بودن باید همجنسگرا بشویم، و خودمان را همجنسگرا بکنیم. در اینجا ایده‌ی ما یک پراکسیس وجودی همجنسگرایی است، حتی اگر این ایده در نهایت پای مبتذل‌ترین زناشویی همجنسگرایانه را پیش بکشد، همان زناشویی همجنسگرایانه-ای که به جهان مسلط دال‌ها بازمی‌پیوندد. نمی‌توان ساخت خرد-قلمروهایی را نادیده گرفت که ما همواره در آنها عزلت می‌گزینیم تا شدن را تجربه کرده و احساس کنیم که به رسمیت شناخته شده‌ایم. این چشم‌اندازی بر هویت است که معنایی ندارد مگر خطِ بطلان کشیدن بر دیگر هویت‌ها. باید به یک پلورالیسم هستی‌شناختی بازگردیم که به ما اجازه میدهد همجنسگرا شویم، اما نه فقط در یک رابطه‌ی مربوط به سکسوالیته، چراکه این [همجنسگرا شدن] سکسوالیته را به ارتباط با دیگری، با کیهان و با ابعاد چندجانبه میکشاند. در غیر این صورت، در چشم‌انداز تقلیل-گرایانه‌ی جامعه‌ی مسلط فرومی‌لغزیدیم که به هیچ رقم نفعی و جذابیتی برای امثال من ندارد.

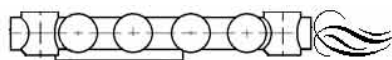
همواره جریانی مضاعف و در دو جهت در کار است، جریان دوگانه‌ی مهر اختتام زدن (بستن پرونده‌ی چیزی) و گشایش، از سویی جریان انفجار و از سویی دیگر از هم‌پاشیدن مختصاتی که رهایی از قیدوبندها، دیوانگی و به‌هم-ریختگی و اختلال را در معرض خطر قرار میدهد [به لفّ و نشر نامرتب این جمله توجه کنید]. این، بخشی ست از

خرده-سیاستی که مختص هر گروه اپوزیسیونی ست، گروهی که قلمروهای اش وابسته به آن چیزی هستند که در بیرون وجود دارد، همان چیزی که ما نامش را کلان‌سیاست می‌گذاریم - هر دوی اینها با هم سوپزکتیویته‌ای را که از آن حرف زدم به دردمسر می‌اندازند.

ژان و ناتالی. در دهه‌های شصت و هفتاد اشاراتی به بینش و مفهوم هویت شد. نظر تو راجع به این بحث‌ها و اشارات مذکور چیست؟

فلیکس. ما باید از یک منطق چند بنیان و چند پهلو آغاز کنیم، و آن بینش و مفهوم هویت را بپذیریم که من آن را قلمرویی وجودی می‌نامم، چون که ما نمی‌توانیم بیرون از بدن‌هایمان، و بیرون از دوستانمان، که یک جور حلقه‌ی انسانی اند زندگی کنیم. و در آن واحد، داریم از این موقعیت [موقعیت هویت‌یابی] بیرون می‌جهیم و می‌زنیم به چاک. آنچه اینجا باید مورد توجه قرار گیرد یکی از شرایطی ست که پذیرش دیگری (other) و پذیرش یک پلورالیسم سوپزکتیو را ممکن می‌کند. این صرفاً مسأله‌ی تسامح نشان دادن در برابر گروه دیگر، قومیت دیگر و جنس دیگر نیست، بلکه مسأله‌ی میل به اختلاف عقیده، دیگری‌بودگی و تفاوت هم هست. پذیرش دیگری‌بودگی پرسشی ست که آنقدرها به حق نمی‌پردازد که به میل مربوط می‌شود. این پذیرش دقیقاً در شرایطی ممکن است که چندگانگی درون خود فرد را مسلم بگیریم.

ژان و ناتالی. فلیکس گتاری که « به این ترتیب می‌خواهد ملال و انفعال فراگیر و همگانی را متوقف کند و جلوی آن را بگیرد»، هیچ‌گاه توقف نمی‌کند، از یک کتاب به کتاب دیگر جهانی را پیش چشم ما تصویر می‌کند که پر است از اعمال اجتماعی نو، اعمال زیباشناختی نو، اعمال نو و بدیع خود (self) در ارتباطش با دیگری، با بیگانه، و با امر بیگانه.



www.mindmotor.org